

عربستان: کنشگر منطقه‌ای در بستر روابط ویژه



حسین دهشیار*

; عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

h_daheshiar@ yahoo.com

تاریخ تصویب: ۹۱/۱۱/۲۴

تاریخ دریافت: ۹۱/۷/۱۱

فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۲، صص ۶۶-۴۱.

چکیده

در طی بیش از دو دهه گذشته، دولت عربستان سعودی سیاست خارجی انفعالی و حفظ وضع موجود در هر شرایطی و هزینه‌های مترتب در منطقه را به مرور از چشم‌انداز استراتژیک خود دور ساخته است. عملکرد دولت عربستان سعودی از زمان پایان رسمی و غیررسمی این دو جنگ سرد و بالاخص اقدامات این کشور در رابطه با جنبش‌های اجتماعی در جهان عرب، به طور مشخص و بارزی تجلی‌گر جایگزینی سیاست‌های انفعالی با سیاست‌های کنش‌گرایانه و پیش‌قدمی در برهم‌زدن وضع موجود در صورت توجیه‌پذیر بودن آن است. سؤال مقاله این است که چه الزامات و مولفه‌هایی عربستان سعودی را به سوی ایفای نقش بازیگر کنشگر و فعال در سطح منطقه و تلاش برای تأثیرگذاری فزون‌تر بر معادلات قدرت در صحنه داخلی کشورهای منطقه سوق داده است. فرضیه مقاله بر این ایده استوار است که به دنبال افول جنگ سرد عربی در سطح منطقه و پایان جنگ سرد در سطح نظام بین‌الملل که محو خطر موجودیتی علیه عربستان را رقم زد، در طی بیش از دو دهه گذشته عربستان سعودی سیاست بسط نفوذ سیاسی و اشاعه ارزش‌های موردنظر را که در بستر جنبش‌های اجتماعی شکل گرفته در جهان عرب فرصت تجلی وسیع‌تر را پیدا کرده بود، پی گرفته است.

واژه‌های کلیدی: جنگ سرد عربی، جنگ سرد بین‌المللی، پان‌عربیسم، محور

محافظه‌کار، محور رادیکال، چتر امنیتی

مقدمه

از زمان شکل‌گیری پادشاهی متحد در سال ۱۹۳۲، رهبران سیاسی عربستان سعودی طلب ثبات در محیط داخلی و منطقه‌ای را بن‌مایه سیاست‌های خود قرار دادند. ساختار سیاسی حاکم از همان ابتدای تشکیل، بالاترین اولویت یعنی بقای سیستم سیاسی را در تحقق دو هدف دست‌یافت. استحکام بخشیدن و تداوم ارزش‌هایی که از نظر تاریخی برخوردار از مشروعیت توده‌ای است، در دستورکار قرار گرفته بودند. رهبران مذهبی و سیاسی به همین‌روی خواهان حاکمیت آن ارزش‌ها در سامان‌دهی به مناسبات اجتماعی بوده‌اند. در قلمرو منطقه‌ای نیز رهبران سیاسی، حفظ وضع موجود را برای خود مطلوب‌ترین گزینه ترسیم کردند. رهبران عربستان سعودی برای دستیابی به این دو نیاز حیاتی، با توجه به کیفیت ظرفیت‌های مادی و ارزشی به این نتیجه رسیدند که نزدیکی همه‌جانبه با امریکا مطلوب‌ترین مسیر است. فضای بین‌المللی و منطقه‌ای به دنبال تحلیل جایگاه بازیگران استعماری پس از جنگ دوم شرایط را برای عربستان سعودی به طوری رقم زد که این نزدیکی اهمیت وسیع‌تری یافت.

با به قدرت رسیدن ناصر، شاهد این می‌شویم که پان‌عربیسم به گفتمان حاکم و مشروع در جهان عرب تبدیل می‌شود. برای دهه‌ها، ایده پان‌عربیسم از نقش بسیار تعیین‌کننده در شکل‌دادن به روابط بین کشورهای عرب برخوردار می‌شود. ارزش‌های مورد استناد پان‌عربیسم و رهبران این ایدئولوژی در تعارض کامل با ارزش‌های رهبران عربستان قرار داشت. پان‌عربیسم، رهبران عربستان را با خطر موجودیتی روبرو کرد و آنان برای حفظ ساختار قدرت سیاسی و تداوم وضع موجود بیش از پیش، به امریکا نزدیک شدند و سیاست خارجی به‌شدت انفعالی را

پی گرفتند. جنگ سرد عربی برای دهه‌های متمادی سبب شد که عربستان در جناح محافظه‌کار و کشورهای پان‌عرب در جناح رادیکال به ایفای نقش پردازند.

همراه با جنگ سرد عربی که موجودیت عربستان را به چالش کشیده بود، جنگ سرد در سطح نظام بین‌الملل وجود داشت که به طور غیرمستقیم و نیابتی موجودیت عربستان را تهدید می‌کرد. ارزش‌های اتحاد جماهیر شوروی، نوع ائتلاف‌های این کشور در منطقه و اهداف پی‌گرفته شده که حیات‌بخش رفتارهای خاورمیانه‌ای رهبر جبهه ضدسرمایه‌داری بودند، ساختار سیاسی و ارزش‌های هویت‌بخش مناسبات اجتماعی در عربستان را تهدیدی جدی کردند.

این واقعیت بین‌المللی، عربستان را متوجه آسیب‌پذیری‌های خود نمود که به ضرورت نزدیکی وسیع‌تر با امریکا و تلاش مستمرتر برای حفظ ثبات منطقه‌ای و سیاست‌های انفعالی منطقه‌ای را برای رهبران سعودی گریزناپذیر ساخت. حذف شوروی از صحنه معادلات بین‌المللی، افول پان‌عریسم و به حاشیه رفتن رهبران پان‌عرب فرصت را برای عربستان به وجود آورد که بسط نفوذ سیاسی و اشاعه ارزش‌های مطلوب نظر را سرلوحه سیاست‌های خود قرار دهد، سیاست‌های انفعالی را به کناری بگذارد و کنشگری را پیشه‌سازد. امریکا نیز به لحاظ منابع عظیم نفت عربستان که برای استمرار توان بالای صنعتی غرب ضروری است و از همه مهم‌تر نقش تعیین‌کننده عربستان در ثبات قیمت نفت و ثبات جریان مداوم سوخت فسیلی، با حمایت‌های علنی و ضمنی خود قدرت مانور فراوانی برای این کشور به وجود آورده است.

سؤال مقاله این است که چه الزامات و مولفه‌هایی عربستان سعودی را به سوی ایفای نقش بازیگر کنشگر منطقه‌ای و تلاش برای تأثیرگذاری فزون‌تر بر معادلات قدرت در صحنه داخلی کشورهای منطقه سوق داده است.

فرضیه مقاله به این ایده استوار است که به دنبال افول جنگ سرد عربی در سطح منطقه و پایان جنگ سرد در سطح نظام بین‌المللی که محور خطر موجودیتی علیه عربستان را رقم زد، در طی بیش از دو دهه گذشته عربستان سعودی سیاست بسط نفوذ سیاسی و اشاعه ارزش‌های مورد نظر را که در بستر جنبش‌های اجتماعی شکل گرفته در جهان عرب فرصت تجلی وسیع‌تر را پیدا کرده بود، پی‌گرفته است.

۱. پان عربیسم: دشمن موجودیتی (به حیات ادامه دادن) عربستان

آنچه از شفافیت تئوریک و وجاهت عملیاتی فزاینده برخوردار است، این واقعیت است که کاهش یا افزایش استعداد برای ایفای نقش بازیگر تأثیرگذار، تا حدود وسیعی تابع عملکرد مولفه‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی است. این ظرافت به شکل بارزی در رابطه با عربستان جلوه‌گری می‌نماید. در آغازین سال‌های قرن بیست و یکم، سقوط یکی از جلوه‌های نمادین پان‌عربیسم به هموارسازی وسیع‌تر مسیر ورود عربستان به معادلات منطقه‌ای با قدرت مانور فراوان‌تر و تأثیرگذاری فزاینده‌تر کمک بلامنازعی نمود. ورود نظامیان به صحنه قدرت سیاسی در جهان عرب که به دنبال به حاشیه رانده شدن قدرت‌های استعماری اروپایی به ضرورت دوقطبی شدن ساختار نظام بین‌الملل از اعتبار برخوردار شد، در بطن نضج گرفتن ارزش‌های پان‌عربیسم امکان‌پذیر شد. ابن‌سعود معروف به عبدالعزیز، در سال ۱۹۳۲ کشور را به یک پادشاهی متحد تبدیل کرد و تا سال ۱۹۵۳، بر اریکه قدرت مستقر بود. در این سال‌ها فارغ از هرگونه تهدید مهم منطقه‌ای، خانواده آل‌سعود به تحکیم موقعیت داخلی خود پرداخت و پایه‌های یکی از محافظه‌کارترین و سنتی‌ترین حکومت‌های مستقر در خاورمیانه مستحکم شد.

خروج عبدالعزیز از قدرت همزمان با ورود افسران جوان به قدرت سیاسی در مصر شد. مصر به سبب قدرت سیاسی در جهان عرب و جمال عبدالناصر به طلایه دار پان‌عربیسم تبدیل شدند. از این مقطع زمانی است که عربستان سعودی در موضع انفعالی در معادلات قدرت و بازی‌های سیاسی در جهان عرب قرار گرفت. اگر تحریم نفتی سال ۱۹۷۳ را به عنوان یک استثناء در نظر بگیریم، کم‌تر موقعیتی را می‌توانیم ذکر کنیم که عربستان را در جایگاه یک کنشگر به نمایش بگذارد. در طول دهه‌های متمادی که کلید آن با حوادث مصر زده شد، رهبران و کشورهای طرفدار، پان‌عربیسم بوده‌اند که جهت‌گیری‌ها، اولویت‌ها و ایده‌ها را در جهان عرب ترسیم می‌ساختند. دخالت نظامی مصر در بحران یمن در مرزهای عربستان برای این کشور به وضوح مشخص ساخت که شرایط به گونه‌ای رقم‌خورده‌اند که حداقل قدرت مانور و کم‌ترین میزان احتمال برای دورشدن از جایگاه انفعالی وجود دارد.

ارزش‌های حیات بخش پان‌عربیسم که در طول دهه‌ها مولفه‌های هویت‌ساز در

گستره سیاسی و در خیابان‌های عرب محسوب می‌شدند، در تعارض کامل با مبانی ارزشی حکومت و ستون‌های اجتماعی عربستان قرار داشتند. ماهیت ساختار سیاسی و ارزش‌های مسئول سامان‌دهی مناسبات اجتماعی و تعریف حاکم از منافع ملی در تمامی جنبه‌های آن در عربستان اساساً و به طور کلی در قطب متفاوت و متعارض با پان‌عربیسیم بوده‌است. به همین روی از همان آغاز به صحنه آمدن پان‌عربیسیم و جاهت یافتن آن به عنوان ایدئولوژی بسیج‌کننده توده‌ها و ابزار قرارگرفتن در جایگاه نخبه حاکم، رهبران پادشاهی عربستان خطر موجودیتی را در قامت این ایدئولوژی یافتند. پرواضح است که عربستان به عنوان یک بازیگر، همیشه در رقابت با کشورهای دیگر منطقه باشد که با توجه به جایگاه متفاوت کشورها، متحدین مختلف فرامنطقه‌ای، تعارض منافع و اهداف متمایز در رابطه با همسایگان، یک اجتناب‌ناپذیر ترسیم شود.

اما پان‌عربیسیم کیفیت متفاوتی را به صحنه آورد و آن هم تهدید موجودیتی علیه عربستان بود. کشورهای رقیب عربستان هدف را کاهش نقش و نفوذ عربستان قرار داده بودند، در حالی که پان‌عربیسیم، موجودیت کشور را به چالش گرفته بود. دخالت نظامی مصر به رهبری جمال عبدالناصر سمبل پان‌عربیسیم، در اوج رقابت قدرت‌های غرب و شرق در مجاورت مرزهای عربستان، برای رهبران این کشور به خطر افتادن موجودیت را به شدت پررنگ نمود.

پان‌عربیسیم عربستان را هدف قرار داده بود؛ چرا که این کشور، نماد تمام چیزهایی به شمار می‌رفت که این ایدئولوژی آنها را مذموم می‌دانست و علت وجودی خود را در از بین بردن آنها ترسیم ساخته بود. در دهه پنجاه پان‌عربیسیم به رهبری جمال عبدالناصر، عربستان را به جهت منابع عظیم نفتی برای خود و نهضت شکل گرفته در جهان عرب، بسیار کلیدی و سرنوشت‌ساز تلقی کرد و بر همین اساس بود که سیاست‌ها در قبال این کشور از همان آغاز به وسیله پان‌عرب‌ها شکل خصمانه گرفت. ستون‌های حیات‌بخش پان‌عربیسیم که جمال عبدالناصر در دهه پنجاه سمبل آن بود «ملی‌گرایی عرب» و این که اعراب از اقیانوس اطلس تا دریای عرب یک ملت واحد هستند، نگاه مثبت به «اصول سوسیالیسم» و ستیز علیه غرب بود. البته توجه شود که سابقه پان‌عربیسیم به اواخر قرن نوزدهم در جهان عرب

می‌رسد و حتی حسین بن علی در تلاش برای پیاده‌سازی نیت استقلال‌طلبانه خود علیه امپراتوری عثمانی، آن را بکار گرفت و محور حرکت خود قرارداد و در این رابطه حتی حمایت انگلستان را نیز در چهارچوب قرارداد ۱۹۱۵ به دست آورد. (

(Milton- Edwards, 2006 : 58)

آنچه پان‌عربسم را از دهه پنجاه به بعد متمایز از دوران قبلی کرد، ماهیت «جنبشی» آن است؛ به این معنا که نقشه راه برای توده‌ها و نخبگان را ترسیم ساخت. پان‌عربسم خصلت آگاهی‌بخشی را به دست‌آورد. از سوی دیگر، پان‌عربسم در دوران جنگ سرد در دو شکل کاملاً متفاوت از گذشته به صحنه آمد. در بعضی از مناطق در شکل کاملاً فردمحور متجلی شد که جمال عبدالناصر، قذافی، صدام حسین و اسد نمادهای آن باید در نظر گرفته شوند. در بعضی از جوامع هم در شکل سازمانی و تشکیلاتی، خود را متجلی ساخت که حزب بعث سوریه و عراق را باید در این چهارچوب به تصویر کشید.

ویژگی متمایزکننده پان‌عربسم بعد از پایان جنگ دوم و تلاش‌های استقلال‌طلبانه، همانا غرب‌ستیزی آن است. محوریت انگلستان در تأسیس دولت یهود در سرزمین‌های فلسطینی و شکست اعراب در جلوگیری از این اقدام در جنگ سال ۱۹۴۸، پان‌عربسم را جهتی به شدت ضدغربی و خمیرمایه‌ای به وضوح رادیکال اعطا نمود. اوج‌گیری پان‌عربسم به دنبال به قدرت رسیدن ناصر به خوبی نمایانگر دغدغه‌های توده‌های عرب و روشنفکران خاورمیانه عربی در رابطه با اعلامیه بالفور و شکست ارتش‌های عرب در دستان دولت تازه تأسیس شده بود. پان‌عربسم مجرای شد که رادیکالیسم به گفتمان مشروع و بسیج‌کننده تبدیل شود، که شکل‌های مختلف پان‌عربسم در گذشته کم‌تر از آن بهره‌مند بود.

۲. جنگ سرد عربی: محور محافظه‌کار در برابر محور رادیکال

عربستان از زمان به قدرت رسیدن ناصر به طور فزاینده و مداوم آماج پیکان پان‌عربسم شد. عربستان سمبل محافظه‌کاری، مذهبی‌گرایی، غرب‌گرایی و سوسیالیسم‌ستیزی بود. اینها تماماً ارزش‌هایی بودند که پان‌عربسم آنها را نفی می‌کرد و عقب‌ماندگی و عدم وحدت در جهان عرب را برخاسته از حضور این

عناصر در منطقه می‌دانست. در این دوران، مصر به رهبری جمال عبدالناصر و عربستان تحت نظارت فیصل سیاست‌هایی را دنبال کردند که در جهت تخریب رژیم‌های مستقر در دو کشور بنا شده بود. فیصل متوجه بود که مصر سرنگونی خانواده سلطنتی را بن‌مایه سیاست خاورمیانه‌ای خود قرارداده‌است و ناصر هم آگاه بود که دسترسی به منابع نفت عربستان و کنترل این منابع او را به قدرت بلامنازع در منطقه تبدیل می‌کند و این امکان را برای او فراهم می‌آورد که با تکیه بر ظرفیت‌های بالاتر و کارآمدتر، تمامی معادلات سنتی قدرت در خاورمیانه را به هم بریزد و نظمی نوین فراهم‌آورد.

آنچه رهبران و تشکیلات پان‌عرب بعد از پایان جنگ دوم دنبال آن بودند، حیات دادن به نظمی متفاوت در منطقه بود، نظمی که براساس محوریت ملت عرب، سکولاریسم، سوسیالیسم و غرب‌ستیزی بنا شده‌باشد. برای ناصر به عنوان سمبل پان‌عربیسم در دهه پنجاه تا نیمه‌های دهه شصت، مهم‌ترین سد در راه رسیدن به این هدف، همانا عربستان سعودی بود. این کشور از یک سو منابع عظیم نفتی خود را برای تحقق ارزش‌های پان‌عرب هزینه نمی‌کرد و از سویی دیگر، کاملاً تابع سیاست‌های ضدسوسیالیستی، ضدرادیکال، ضدفلسطینی و ضدمصری - سوری جهان غرب بود. نزاع بین عربستان و مصر که یکی سمبل محافظه‌کاری و غرب‌گرایی و دیگری سمبل رادیکالیسم و غرب‌ستیزی بود، منجر به شکل‌گیری دورانی شد که موسوم به «جنگ سرد عربی» شد. (Ajami, 1999: 9)

شکست سال ۱۹۶۷، هرچند که برای توده‌ها و روشنفکران جهان عرب حس تحقیر را به وجود آورد، ولیکن برای رهبران عربستان فضای زیستی مناسب‌تری را رقم زد. جمال عبدالناصر اقتدار و جاهت معنوی خود را خدشه‌دار یافت و از صلابت رهبری او بر خیابان‌های عرب و تأثیرگذاری او بر محیط سیاسی جهان عرب به شدت کاسته شد. خروج جمال عبدالناصر در سال ۱۹۷۰، فرصت را ایجاد کرد که چهره‌های جدید پان‌عرب پا به صحنه بگذارند. معمر قذافی که در سال ۱۹۶۹ قدرت را از ید یک سلطان بیمار در لیبی خارج نموده و حافظ اسد که هم‌زمان با مرگ ناصر به بالاترین مقام اجرایی سوریه دست یافته بود، به عنوان قهرمانان جدید پان‌عرب، به مانند جمال عبدالناصر در طول دهه‌های قبل،

عربستان سعودی را به عنوان نماد حضور غرب به رهبری امریکا در جهان عرب و ستون اصلی محافظه‌کاری و مانع اصلی در برابر محورهای سه‌گانه پان‌عربیسم یعنی سکولاریسم، سوسیالیسم و ملی‌گرایی عرب به آماج حمله‌های خود سپردند. آنچه حملات پان‌عرب‌ها علیه عربستان را وزن بیشتری اعطا و به پان‌عربیسم دوران جنگ سرد در مقام مقایسه با پان‌عربیسم اواخر قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم برندگی و تمرکز فزون‌تری اعطا می‌کرد، قرار گرفتن آن در متن دشمنی کلان ایدئولوژیک امریکا و شوروی بود. جنگ سرد بین عربستان و رهبران پان‌عرب شکل منطقه‌ای شده نزاع ایدئولوژیک دو قطب کمونیسم و سرمایه‌داری محسوب می‌شد. در یک سو عربستان سعودی قرارداد داشت که حمایت بی‌چون و چرای غرب را برای خود تضمین نموده بود و در سوی دیگر ناصر، قذافی، اسد و صدام بودند که در طی دهه‌های پنجاه و شصت (ناصر) هفتاد و هشتاد (قذافی و اسد) و هشتاد (قذافی و صدام)، از کمک‌های وسیع تسلیحاتی و سیاسی اتحاد جماهیر شوروی برخوردار بودند. در دهه‌های پنجاه و شصت، رهبر مصر سمبل بی‌چون و چرای معارضة با محافظه‌کاری عربستان بود و در دهه هفتاد، این نقش بیشتر برعهده اسد و قذافی بود و در دهه هشتاد، این وظیفه صدام حسین بود که پرچم ناسیونالیسم عرب، سکولاریسم و امریکاستیزی را بردوش بگیرد.

همانطور که دخالت نظامی مصر در یمن در دهه شصت، عربستان را متوجه آسیب‌پذیر بودن خود و خطر موجودیتی که از جانب ایدئولوژی پان‌عربیسم متوجه‌اش بود نمود، حضور نیروهای عراقی در مجاورت مرزهایش در کویت به وضوح برای عربستان مشخص نمود که هرچند قهرمانان پان‌عربیسم در طول دهه عوض شده‌اند، ولیکن خطر موجودیتی همچنان پابرجاست.

رهبران پان‌عرب از همان آغاز خواهان ایجاد هویتی متفاوت و چهارچوب‌های نوین برای منطقه بودند. اینان دنبال شکلی از نظم منطقه‌ای بودند که کم‌ترین حضور برای غرب، فزون‌ترین نقش سیاسی برای نظامیان و اعتبار بیشتر برای اصول سکولاریسم و سوسیالیسم و تا حد امکان نابودی رژیم‌های پادشاهی در منطقه، مخصوصاً عربستان را به ارمغان آورد. تمامی تلاش‌هایی که در طول دهه‌ها چه از نظر سازمانی و چه از بُعد سیاسی، حتی قبل از کودتای نظامیان در مصر که به وسیله

رهبران پان عرب صورت گرفت، همگی جنبه‌هایی از نگرش پان عرب را در برداشت. توده‌ها، نخبگان، روشنفکران و سیاستمدارانی که افق را از ورای پان عربیسم می‌نگریستند، نظمی متفاوت را خواهان بودند. حتی «در ورای ایده قرارداد امنیت جمعی اتحادیه عرب هم بینش یک نظم نوین منطقه‌ای قرارداد داشت».

(Dorran, 1999: 195).

برای شکل‌گیری این نظم، دو سد و مانع اصلی وجود داشت. کشوری که در منطقه فزون‌ترین احساس خطر را از سوی ارزش‌های پان عرب احساس می‌کرد، عربستان سعودی بود. عربستان به لحاظ منابع وسیع انرژی و ایفای نقش به عنوان قطب محافظه‌کاری در جهان عرب، از نظر رهبران پان عرب به دست آوردن و در اختیار گرفتنش محوری‌ترین ستون حیات بخش بنای اتحاد عرب بود. به همین روی بود که عربستان در مرکز حملات رهبران پان عرب و تبلیغات مخرب در سطح منطقه قرار گرفت. با توجه به این واقعیات بود که عربستان در بخش اعظم دوران جنگ سرد در موضع انفعالی قرارداد داشت و در چهارچوب آن، سیاست‌های خود را در رابطه با معادلات قدرت در منطقه تنظیم می‌کرد. برای پان عرب‌ها در کنار دشمن منطقه‌ای یعنی عربستان، توجه معطوف به امریکا به عنوان مطرح‌ترین بازیگر خصم فرمانطقه‌ای بود. از دید بسیاری عربستان دروازه‌های حضور امریکا در منطقه بود که هدف اصلی‌اش جلوگیری از اتحاد اعراب و شکل‌گرفتن جامعه واحد عربی بود. «جنبش اتحاد» که بعد از ۱۹۴۸ رشد و نمو کرد و رهبری‌اش را در قامت ناصر و حزب بعث سوریه یافت و «پیامدهای اخلاقی» که به دنبال شکست سال ۱۹۶۷ حادث شد، (Laroui, 1976, VIII) امریکا را البته به دلایل کاملاً متفاوت مانع اصلی بر سر ارتقاء جوامع عربی و مسئول کاستی‌ها و شکست‌ها قلمداد ساختند و به تبع آن عربستان را که از نظر آنان سیاست‌های تفرقه‌انداز امریکا در منطقه را اجرا می‌کرد، شایسته نابودی یافتند.

۳. ثبات به مثابه امنیت: تفاهم عربستان و امریکا

از زمان تبدیل عربستان به یک پادشاهی متحد در سال ۱۹۳۲، تمامی پادشاهان این کشور به درجات متفاوت همکاری و وابستگی به امریکا را به عنوان یک اصل و

قانون طلایی دنبال و اعتبار اعطا کرده‌اند. از سال ۱۹۳۸ که نفت به وسیله کمپانی شورون کشف شد، تا به امروز در صورتی که تحریم نفتی ۱۹۷۳ را یک استثناء محسوب کنیم، برای دهه‌های متمادی از دید بسیاری، عربستان کلیدی فراتر از یک «شعبه منطقه‌ای غول‌های نفتی امریکا» محسوب نمی‌شد. (Baer, 2003: XVIII) امام‌حقیقاً برای درک روابط و فهم کیفیت تعاملات عربستان و امریکا نیاز به ترسیم یک تصویر کلان‌تر است. در این تصویر امریکا و عربستان هر دو به شدت به یکدیگر وابسته هستند و تنیدگی منافع به طرز فزاینده‌ای جلوه‌گری می‌کند. اما یک نکته باید کاملاً در نظر گرفته شود که اهمیت حیاتی به پویایی روابط امریکا و عربستان اعطا می‌کند. روابط دو کشور در طول دهه‌های متمادی که تاکنون هشت دهه را در برمی‌گیرد، از ثبات و تعادل نسبی برخوردار بوده‌است که شاید در روابط امریکا با کم‌تر کشور خاورمیانه‌ای مشهود بوده‌باشد.

رهبران امریکا و پادشاهان عربستان بالاخص بعد از به قدرت رسیدن ناصر در مصر و تبدیل پان‌عربیسم به گفتمان غالب سیاسی در جهان عرب، بر یک نکته اتفاق نظر داشتند: امریکا به جهت اینکه بهره‌مند از قدرت چندبعدی و برخوردار از حضور جهانی است، توان مدیریت شرایط، به دنبال از دست‌دادن احتمالی متحدی به نام عربستان را دارا است، در حالی که پادشاهان عربستان به نیکی آگاه هستند که بدون حمایت امریکا چه در رابطه با سیاست‌های داخلی، چه در رابطه با سیاست‌های منطقه‌ای و چه در رابطه با معادلات و بازی‌های سیاسی بین‌بازیگران بزرگ و مطرح جهانی بسیار بعید به نظر می‌رسد قادر باشند سریر قدرت را حفظ کنند.

شاهان عربستان از ۱۹۳۲ تاکنون، هیچ‌کدام کم‌ترین چالشی را متوجه اصل اجتناب‌ناپذیری امریکا برای بقای سلطنت ننموده‌اند. از همان آغاز، خط‌کشی‌ها در تمامی حیطه‌ها از نظر راهبران عربستان کاملاً مشخص و بدون شبهه بوده‌است. این شفافیت موضوع و اجماع نظر پادشاهان عربستان در خصوص آشکار و محرز بودن اهمیت کلیدی امریکا باعث شده‌است که روابط دو کشور کم‌ترین میزان تلاطم را به صحنه آورد. از سوی دیگر، ساختار قدرت سیاسی در امریکا از فرانکلین روزولت که عربستان را تشویق به حمایت از متحدین در جنگ جهانی دوم نمود تا به امروز

بدون توجه به این که کدامین حزب عنان کنترل قدرت را در کشور در دست داشته است، به جهت این که آگاه به نیاز موجودیتی عربستان به امریکا بوده است، با کمترین میزان ابهام و تشویق به طراحی روابط پادشاهی نفتی پرداخته است.

به دنبال آغاز نزاع ایدئولوژیکی در سطح کلان در صحنه بین‌المللی و پس از آن و به فاصله زمانی نه چندان دور شکل‌گیری نزاع ایدئولوژیکی در سطح منطقه‌ای، عربستان به این موضوع وقوف یافت که بقای نظام سیاسی در کشور متأثر از دو جنگ سرد جهانی و عربی است. جنگ سرد برخاسته از تعارض کمونیسم و سرمایه‌داری و جنگ سرد عربی برخاسته از تعارض پان‌عربیسم متمایل به رادیکالیسم و محافظه‌کاری متمایل به حفظ وضع موجود، موجودیت پادشاهی عربستان را البته به درجات متفاوت دچار مخاطره ساخته بود. با توجه به این واقعیات بود که سیاست منطقه‌ای عربستان در چهارچوب محوریت یافتن اولویت ثبات در مرزهای این کشور و به طور کلی خاورمیانه ترسیم شد.

عربستان ثبات را برای تداوم حاکمیت سلطنت طلب می‌کرد. بقای سیستم سیاسی، برای رهبران کشور واضح بود که به شدت متکی به ثبات منطقه‌ای است. کیفیت حکومت و ماهیت به شدت سنتی معادلات قدرت در کشور، آسیب‌پذیری فراوانی را در صورت خدشه‌دار شدن ثبات منطقه‌ای به ارمغان می‌آورد. برای رهبران کشور از همان زمان شکل‌گیری پادشاهی متحد در سال ۱۹۳۲ محرز بوده است که عنصر کلیدی حیات بخش تداوم حکومت در داخل، ارتقاء و دفاع همه جانبه از ارزش‌های مذهب‌محور است. در صحنه منطقه‌ای نیز برای تصمیم‌گیرندگان عربستانی پرواضح بود که آنچه به تداوم حکومت آل‌سعود کمک فراوان و شایان توجه می‌کند، همانا حفظ وضع موجود است. دولت عربستان هیچ‌گاه ادعا نکرده است که هدفش ارتقاء آزادی‌های فردی و حقوق انسانی است که بسیاری از رهبران منطقه در شعارهای خود آنها را پررنگ ساخته‌اند. هدف عربستان از همان آغاز حیات یافتن پادشاهی متحد همانا «ارتقاء اسلام، تضمین ثبات و بنیان نهادن فرهنگ اطاعت بوده است» (Lippman, 2012: 13).

با توجه به این که هدف پان‌عرب‌ها برهم‌زدن حفظ وضع موجود و حیات بخشیدن به شکل مطلوب نظم در گستره جهان عرب بوده است، برای عربستان

پرواضح بود که حفظ ثبات به مثابه امنیت سیستم سیاسی قلمداد شود. در دو سوی جنگ سرد عربی، جناح رادیکال خواهان برهم زدن معادلات سنتی حاکم بود، در حالی که جناح محافظه کار سعی بر حفظ تمامی مولفه های مادی و ارزشی تداوم بخش بقایش داشت. با توجه به عدم توازن قدرت بین کشورهای طرفدار پان عربیسم و کشورهای محافظه کار به رهبری عربستان بالاحص در قلمرو نظامی، پرواضح بود که کشورهای طرفدار اتحاد اعراب یعنی مصر، لیبی، سوریه و عراق که مطرح ترین قطب های جهان عرب بودند، از نقطه نظر منابع در شکل های متفاوت آن از ظرفیت بالاتری برای ایجاد تحول در منطقه برخوردار باشند؛ عربستان به ضرورت این واقعیات بود که سیاست های انفعالی و محتاطانه را سرلوحه اقدامات منطقه ای خود قرار داده بود.

سیاست امریکا که سد نفوذ شوروی و متحدین منطقه ای بود، بر این پایه قرار داشت که با تمام وجود سعی شود در مناطق نفوذ امریکا و بالاحص در خاورمیانه عربی، تنش ایجاد نشود. اگر جنگ سرد عربی، عربستان را به ضرورت طرفدار حفظ وضع موجود کرده بود، الزامات جنگ سرد بین المللی هم امریکا را طرفدار پروپا قرص ثبات نموده بود. برخلاف چپ ها، امریکا خواهان اصلاحات بطئی در منطقه و به شدت مخالف انقلاب بود. در فرایند اصلاحات، نیروهای محافظه کار و سنتی در چانه زنی ها و معادلات به ایفای نقش می پردازند، در حالی که انقلاب در اولین گام، نیروها و مدافعان وضع موجود را از صحنه خارج می کند. ملاحظات برخاسته از نزاع ایدئولوژیکی در صحنه گیتی، امریکا را به این نتیجه رسانده بود که بی ثباتی، بزرگ ترین خطر برای منافع امریکا و دوستانش در منطقه است.

منافع امریکا حکم می کرد که ثبات منطقه ای به هر قیمتی حتی به قیمت حمایت از قهقراپی ترین ساختارهای سیاسی و گروه های اجتماعی پاس داشته شود. عربستان نیز به ضرورت هراس از ظرفیت های ایدئولوژیکی و نظامی رژیم های پان عرب، هدفی جز حفظ ثبات به هر شیوه ای را دنبال نمی کرد. امریکا «تحول غیر تکاملی» (Cook, 2007: 1) را که مبنای بی ثباتی است، بزرگ ترین چالش برای خود قلمداد می کرد. در این نقطه است که از همان آغاز، همسویی اهداف و سیاست ها،

امریکا و عربستان را به طور طبیعی به سوی یکدیگر به شدتی فزون‌تر سوق داد. البته توجه شود که در سطح کلان دلایل گرایش به سوی ثبات برای دو بازیگر منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تفاوت می‌کرد. امریکا رهبری جهان غرب را برعهده داشت و عربستان در شکل وسیع آن فراتر از یک بازیگر منطقه‌ای محسوب نمی‌شد.

عربستان خواهان ثبات بود؛ چراکه امنیت خود را در بطن آن قابل تحقق می‌یافت. تداوم قدرت و بقای خانواده آل‌سعود به مثابه امنیت برای عربستان بود. امریکا به عنوان رهبر جهان غرب و سمبل سرمایه‌داری، خواهان تداوم جریان آزاد و بدون وقفه نفت از عربستان بوده‌است. امریکا از همان آغاز کشف نفت در سال ۱۹۳۸، متوجه اهمیت عربستان برای تعالی اقتصادی و تداوم حرکت چرخ‌های صنعت در غرب بوده‌است. امریکا ثبات را خواهان بود تا جریان نفت از عربستان به غرب قطع نشود و عربستان ثبات را دغدغه اصلی خود قرار داده بود تا امنیت را برای خود تضمین کند. نیاز عربستان به امنیت و وظیفه امریکا به عنوان رهبر جهان غرب برای سیراب کردن عطش جوامع صنعتی به انرژی، تنیدگی منافع دو کشور را اجتناب‌ناپذیر ساخت. امریکا به خاطر نفت، حفظ ثبات را اجتناب‌ناپذیر برای تداوم ساختار سیاسی عربستان متصور شد و عربستان نیز برای امنیت خود گریز ناپذیری نیاز به ثبات را احساس کرد. امریکا نفت را کلید توسعه غرب و عربستان نفت را شاه‌کلید امنیت خود یافت. نفت هرچند با عملکردهای متفاوت و برداشت‌های متمایز، تنیدگی منافع امریکا و عربستان را حیات بخشید.

۴. معامله نفت در برابر چتر امنیتی

کشف نفت در سرزمینی که وسعت آن هشتصد و شصت و پنج هزار مایل مربع یعنی بیشتر از یک پنجم خاک امریکاست و یک چهارم ذخایر ثابت شده نفت جهان را در اختیار دارد، (Bronson, 2006: 3) اهمیت بلامنازع برای عربستان در معادلات جهانی امریکا به ارمغان آورد. توجه به این نکته باید جلب شود که سه کشور اصلی تأمین‌کننده نفت امریکا یعنی مکزیک، ونزوئلا و کانادا در نیمکره غربی هستند و عربستان تنها هشت درصد از کل نفت مصرفی امریکا را تأمین می‌کند (Baer, 2003: XXVI) و اینکه امریکا خود در دهه پنجاه بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت

جهان بود. (Goodstein, 2005: 23)

عربستان دارای اعتبار برای بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی جهان سرمایه‌داری است؛ چراکه نیمی از ظرفیت تولید مازاد جهان در اختیار این کشور است که حدود سه میلیون بشکه در روز می‌باشد. این ویژگی عربستان از اهمیت فراوان برخوردار است. ثبات قیمت‌ها به شدت وابسته به این متغیر است. پویایی اقتصاد سرمایه‌داری غرب به شدت متکی به اصل «ثبات قیمت‌ها» است. در قلمروی که از نظر زیگینو برژژینسکی «قوس بحران» (Gardner, 2008: 2) نامیده شده است و منعکس‌کننده برداشت بسیاری از تصمیم‌گیرندگان در قلمرو سیاست خارجی امریکا است، اهمیت ثبات قیمت‌ها بسیار حیاتی محسوب می‌شود.

با توجه به نیاز به ثبات قیمت‌ها بوده که امریکا حمایت همه‌جانبه از عربستان را از همان آغاز، بنیان خط‌مشی خود در رابطه با این کشور قرارداد. به عنوان رهبر جهان سرمایه‌داری و مسئول نظم جهانی که ماهیتاً لیبرال است، در عین حال امریکا ملزم به تداوم «اصل ثبات نفت» است. این نیز هنگامی حادث می‌شود که جریان آزاد نفت به غرب مواجهه با مانع نشود. ثبات نفت در «توانایی در بازدارندگی، ممانعت و مهار تهدیدات علیه عرضه نفت شکل می‌گیرد». (Yetive, 2004: 6)

نیاز به «ثبات نفت» در عرضه و «ثبات قیمت نفت»، از همان آغاز تبدیل عربستان به یک کشور تولیدکننده، تنیدگی جدایی‌ناپذیر منابع متقابل را به وجود آورد. این روابط متکی بر معامله متقابل بوده است. امریکا به عنوان کشور سمبل سرمایه‌داری گریزی جز این ندارد که عرضه مداوم نفت و ثبات قیمت این کالای حیاتی را تضمین نماید. عربستان به جهت گستردگی ذخیره ثابت شده، ظرفیت بالای تولید مازاد و قرارگرفتن در جایگاه بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت جهان، از نقش کلیدی در عملکرد مطلوب سیستم سرمایه‌داری جهان برخوردار است. به همین روی بوده که امریکا که واردات محدودی از عربستان دارد، وظیفه حیاتی برای خود ترسیم کرده است که امنیت این کشور را تضمین نماید. اصل بنیادی و متمایز شکل‌دهنده روابط دو کشور امریکا و عربستان، همانا «نفت در برابر امنیت» بوده است. (Hart, 1998: XI)

عربستان در تمامی دوران جنگ سرد و پس از آن منبع قابل اعتماد تأمین انرژی

برای غرب به قیمت‌های قابل قبول و غیرمخرب برای سیستم سرمایه‌داری غربی بوده‌است. در برابر نیز امریکا در طول دهه‌هایی که جهان عرب شیفته گفتمان پان‌عرب‌بسم بود، امنیت را برای پادشاهی آل‌سعود تأمین نمود. رهبران مطرح پان‌عرب تا زمان سقوط شوروی یعنی ناصر، قذافی، اسد و صدام، عربستان را به جهت ماهیت غیرسکولار جامعه، ساختار سیاسی به شدت محافظه‌کار پادشاهی و همکاری همه جانبه با امریکا هدف اصلی برای نابودی در دستورکار خود قرار داده بودند. ظرفیت‌های نظامی و ایدئولوژی نافذ، رهبران پان‌عرب را در برابر عربستان در موضع بسیار قدرتمندی قرار داده بود و به همین روی عربستان در طول این سال‌ها کاملاً در موضع تدافعی به ایفای نقش می‌پرداخت.

این واقعیت عربستان را به شدت متکی به امریکا برای تأمین امنیت ساخته بود. نفت عربستان در برابر تضمین امنیت به وسیله امریکا از دهه پنجاه به بعد همیشه اصل اساسی در شکل‌دادن به ماهیت روابط استراتژیک دو کشور بوده‌است. استفاده از زغال‌سنگ به عنوان منبع اصلی توسعه زندگی صنعتی تا زمان محوری شدن جایگاه نفت به عنوان منبع اصلی انرژی، نقش اساسی در توسعه صنعتی غرب و دگرگونی‌های وسیع اقتصادی در غرب بازی کرد. اما نفت به عنوان منبع اصلی انرژی از اوایل قرن بیستم به بعد، به عنوان یک ابزار اساسی برای توسعه اقتصادی در چشم‌انداز رهبران عربستان نبوده‌است. برعکس غرب، کشور عربستان از انرژی فسیلی در وهله اول به عنوان ابزاری برای تضمین امنیت خود بهره گرفته‌است.

زغال سنگ در اروپا کمک کرد تا شکل‌های سنتی قدرت سیاسی متحول و توسعه صنعتی حادث شود، در حالی که در رابطه با عربستان، حفظ اقتدار سنتی و ساختار سیاسی حاکم از طریق ابزاری به نام نفت امکان پذیر شده‌است. انرژی فسیلی محققاً محدودیت‌ها و امکانات شکل‌گیری دموکراسی را به صحنه آورده‌است. در رابطه با عربستان باید گفت که «انرژی فسیلی کمک کرده که محدودیت‌های دموکراسی به صحنه آید» (Mitchell, 2011: 1) این بدان معناست که حکومت با توجه به درآمدهای وسیع نفتی نیازی به گرفتن مالیات از مردم ندارد و به همین جهت، مردم به لحاظ اینکه مالیات نمی‌پردازند، ابزار فشار مالی برای وادار کردن حکومت به حرکت به سوی دموکراسی را ندارند.

انرژی فسیلی در وهله اول استفاده شده تا امنیت عربستان و به عبارت دیگر ساختار سنتی، محافظه‌کار و ناآشنا به دموکراسی مستحکم‌تر شود. در مقابل نفت عربستان، امریکا برای این کشور «چتر امنیتی» (Bronson, 2006: 3) به وجود آورد. در بسیاری از کشورها، توسعه صنعتی را که در بطن آن ظرفیت بالا برای تولید قطعات نظامی به ضرورت حادث می‌شود، مسیر استفاده از منابع در اختیار قرار دادند. عربستان برعکس مسیری متفاوت را دنبال کرده است. برای بسیاری دست یافتن به توسعه صنعتی، استعداد فراوانی برای پاسداری از امنیت و تحقق آن ایجاد می‌کند. عربستان برخلاف این ایده مهم‌ترین منبع در اختیار یعنی نفت را استفاده کرد تا برای خود امنیت را از امریکا بخرد. برای خانواده آل‌سعود همیشه این نکته محرز بوده است که ظرفیت و قدرت نفت در اختیار «فرا تر از ایجاد ثروت و توسعه اقتصاد است. نفت در عین حال سلاح برترین عربستان برای دفاع ملی و تضمین امنیت و بقا است» (Cooper, 2001: 3) در دوران جنگ سرد، این نوع بده‌وبستان بین امریکا و عربستان اجازه داد که پادشاهی آل‌سعود به سلامت خطر پان‌عربیسم را پشت سر بگذارد.

۵. جوهره روابط ویژه: نفت در برابر امنیت

به صحنه آمدن جنبش‌های اجتماعی در جهان عرب که از اواخر سال ۲۰۱۰ کلید خورد، به وضوح تمام نمایشگر شرایط جدید منطقه‌ای است. عربستان در طی دهه‌های متمادی، به جهت هراسی که از خصم ایدئولوژیکی خود یعنی پان‌عربیسم داشت، در بیشتر مواقع سیاست‌های انفعالی را تنها گزینه در برابر خود می‌یافت. اما دو رویداد مهم بین‌المللی و منطقه‌ای به یکباره شرایط به شدت متفاوتی و از سوی دیگر به شدت مطلوبی را برای عربستان رقم زدند. سقوط نظام کمونیستی به رهبری اتحاد جماهیر شوروی، به یکباره محیط بین‌المللی متحد پان‌عربیسم را از بین برد و نابودی ماشین جنگی آخرین بازمانده رهبران بزرگ پان‌عرب از نظر نظامی و جمعیتی به وسیله امریکای حامی امنیتی عربستان در صحرای کویت، به سرعتی باورنکردنی محیط منطقه‌ای همسو با پان‌عربیسم را نیز مضمحل کرد.

این دو حادثه بزرگ تقریباً همزمان، معادلات قدرت مستقر در منطقه را کاملاً

دگرگون ساخت. محیط بین‌المللی و منطقه‌ای که در طول دهه‌ها عربستان را به یک بازیگر منفعل تبدیل کرده و هراس موجودیتی برای رهبران این کشور را حیات داده بودند، نابود شدند و محیط مستعد برای ایفاگری نقش بازیگر نافذ در جهان عرب را برای عربستان فراهم آوردند. اصل نفت در برابر امنیت که منتقدان عربستان آن را «معامله» و دوستان این کشور آن را «روابط ویژه» می‌نامند، (Vitalis, 2009: XXVIII) اجازه داد که عربستان خطر موجودیتی پان‌عربیسم (دشمن منطقه‌ای) و خطر کمونیسم (دشمن بین‌المللی) را به سلامت پشت سر بگذارد.

همانطور که در صفحات قبل اشاره شد، پادشاهی عربستان از همان آغاز سه هدف کلیدی را دنبال کرده است: ارتقاء ارزش‌های وهابی در منطقه و در جهان اسلام، تضمین ثبات در منطقه و بنیان نهادن فرهنگ اطاعت در کشور. از صحنه خارج شدن پان‌عربیسم به عنوان گفتمان غالب در جهان عرب و اضمحلال کمونیسم در صحنه جهانی، به یکباره دو دشمنی را که ظرفیت‌های نظامی و ایدئولوژیکی به خطر انداختن عربستان را داشتند، از بین برد. از این زمان، فرصت برای عربستان ایجاد شد تا به یک بازیگر کنشگر تبدیل شود و سیاست‌های انفعالی را کنار بگذارد. دنبال کردن اهداف سه‌گانه بالاخص اشاعه ارزش‌های وهابی از این دهه است که در سرلوحه سیاست‌های منطقه‌ای عربستان سعودی قرار می‌گیرد. با توجه به اینکه از سال ۱۹۹۱، امریکا متحد امنیتی عربستان به نافذترین بازیگر فرامنطقه‌ای در معادلات جهان عرب تبدیل شده است، شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای به شدت مطلوب‌تر برای نقش‌آفرینی فزون‌تر عربستان و بستر مساعدتر برای پی‌گیری اهداف و بالاخص اشاعه ارزش‌های وهابی به وجود آمده است.

نظم حیات یافته بعد از سال ۱۹۹۱، به جهت ماهیت و ارزش‌های حیات‌بخش آن این امکان را فراهم آورده است که امریکا به اصلی فراتر از حفظ وضع موجود در منطقه فکر کند. با توجه به این که شکل‌گرفتن تنش به ضرورت تضعیف موقعیت نیروهای طرفدار غرب و یا ساختارهای قدرت همسو با امریکا به طور اتوماتیک به مانند دوران جنگ سرد، منجر به نقش فزون‌تر برای قدرت‌های بزرگ مخالف امریکا نمی‌شود، سبب‌ساز این شده است که امریکا به این توجه کند که اشاعه ارزش‌های منسوب به لیبرالیسم را در تعارض با منافع خود نیابد. به همین

روی در طی دهه‌های بعد از سقوط نظام دوقطبی، حمایت همه‌جانبه از سیستم‌های اقتدارگر (تنها به صرف این که آنها متحد امریکا هستند) را در صورتی که با منافع منطقه‌ای و جهانی او همسویی داشته‌باشد، به کناری گذاشته و به «...حمایت از سرمایه‌داری و دموکراسی پرداخته است». (Halabi, 2009: XI) در همین چهارچوب بوده است که «صنعت اشاعه دموکراسی» در دو دهه اخیر حیات یافت و «دستورکار دموکراسی» به اصل تعریف‌کننده سیاست خارجی امریکا در هشت سال دوران صدارت جمهوری خواهان در کاخ سفید تبدیل شد.

در حالی که خاورمیانه عربی قلب سیاست اشاعه دموکراسی امریکا در طی دهه‌های اخیر بوده است اما در مورد عربستان، با وجود این که ارزش‌های مورد نظرش کاملاً در تعارض با اصول بینادی دموکراسی است، امریکا کم‌ترین تلاشی را برای سوق دادن این کشور به سوی دموکراسی انجام نداده است. اما شاهد هستیم که حمایت امریکا از نیروهای خارجی مخالف نظام حاکم سوریه که در مرزهای این کشور با ترکیه مستقر هستند، تا حدود وسیعی در چهارچوب بهانه امریکا برای اشاعه دموکراسی توجیه می‌شود.

عربستان به عنوان یکی از سنتی‌ترین و محافظه‌کارترین کشورهای عرب که بیشترین تعارض را با ارزش‌های دموکراتیک به صحنه می‌آورد، کم‌ترین فشار از سوی امریکا را متحمل شده تا به سوی یک نظام دموکراتیک گام بردارد. اکثریت قریب به اتفاق افرادی که در حادثه ۱۱ سپتامبر دست داشتند، از اتباع عربستان سعودی بودند. تعداد کثیری از نیروهای خارجی که در عراق و در مناطق سنی‌نشین، نیروهای امریکایی را از بین بردند، از عربستان سعودی گسیل شده بودند. بودجه مالی بسیاری از مجموعه‌های موسوم به «مدرسه» در پاکستان، به وسیله عربستان تأمین می‌شود. بسیاری از طالبان که در پاکستان علیه حکومت مرکزی در مناطق قبیله‌ای می‌جنگند و یا به کشتار نیروهای غربی و دولتی در افغانستان دست می‌زنند، از فارغ‌التحصیلان این مدارس هستند. با وجود تمامی این واقعیات، دولت امریکا کم‌ترین تغییر سیاست را از حکومت پادشاهی عربستان در زمینه اشاعه ارزش‌های وهابی خواسته است. البته از نظر دولتمردان امریکایی خواه از حزب دموکرات و یا جمهوری خواه، این سیاست کاملاً قابل دفاع است.

منابع نفت عربستان که ۲۵ درصد نفت روز ثابت شده دنیا را در بردارند و این واقعیت که از هر پنج بشکه نفت که در دنیا استفاده می‌شود یکی تولید این کشور است، امریکا را کاملاً غیرحساس به واقعیت دموکراسی‌ستیزی عربستان نموده‌است. عربستان حامی اصلی ارزش‌های سنتی محافظه‌کار و نیروهایی است که تعریف به شدت افراطی از ارزش‌های وهابی می‌کنند. امریکا به جهت اهمیت فراوانی که برای نفت عربستان قائل است، در عمل شریک عربستان در بسط افراط‌گرایی و محافظه‌کاری در منطقه شده‌است. «خانواده آل‌سعود هزینه‌های مدرسه‌هایی که جهادی‌ها را تربیت می‌کند می‌پردازد، همان‌طور که مدیریت مؤسسات خیریه‌ای که منابع مالی جهادی‌ها را تأمین می‌کند در اختیار دارد». (Baer, 2003: 205)

۶. از انفعال به کنشگری: حفظ رژیم تا تغییر رژیم

عربستان از جایگاه استراتژیکی در سیاست خارجی امریکا برخوردار است. به همین روی امریکا با وجود این که اشاعه دموکراسی در خاورمیانه را در دهه اول قرن بیست و یکم از اولویت فزاینده برخوردار نموده بود، با وضوح فراوان به نادیده‌انگاری نقش کلیدی عربستان در اشاعه افراط‌گرایی و حمایت از ارزش‌های به شدت محافظه‌کارانه وهابی پرداخته‌است. این واقعیت یعنی «ارتباط نفتی»، قدرت مانور فراوانی برای عربستان در معادلات منطقه‌ای و شکل دادن به روندها در جهت موردنظر این کشور فراهم نموده‌است. برخلاف دوران جنگ سرد عربی، امروزه عربستان به یک بازیگر کنشگر نافذ در مدیریت حوادث و تحولات بین کشورهای عرب و درون این کشورها تبدیل شده‌است.

برخلاف گذشته که عربستان امنیت خود را در وهله اول سدکردن فعالیت‌ها و سیاست‌های کشورها و رهبران پان‌عرب تعریف می‌کرد، امروزه امنیت برای رهبران عربستان سعودی تعریفی متفاوت یافته‌است. سیاست‌های تدافعی برای تضمین امنیت، جای خود را به خط‌مشی‌های تهاجمی و کنشگرایانه داده‌است. فضای بین‌المللی و محیط منطقه‌ای به شدت مستعد این تغییر استراتژی بوده‌است. یکه‌تازی امریکا در صحنه جهانی که به دلایل متفاوت به چالش جدی به وسیله روسیه و چین گرفتار نشده‌است، این امکان را به وجود آورده که اقدامات عربستان و

سیاست‌های این کشور در منطقه تقریباً از انتقادهای سیستم بین‌المللی مصون بماند. از بین رفتن اقتدار و مشروعیت گفتمان پان‌عربیسم و به حاشیه رانده شدن کشورهای همتراز و یا قدرتمند در جهان عرب، منجر به ایجاد فضای خالی قدرتی شده که عربستان امکان پرکردن آن را یافته است. امریکا در راستای منافع خود دریافته که از این نقش جدید عربستان سعودی حمایت کند؛ چراکه هزینه‌های امریکا را برای تحقق سیاست‌های خود در منطقه کاهش داده است و در بسیاری از موارد نیز چون این سیاست‌ها به وسیله عربستان انجام می‌شود، منجر به کاهش واکنش‌های منفی به وسیله توده‌های عرب شده است.

در اوج حیات یافتن جنبش‌های اجتماعی در جهان عرب که از اواخر سال ۲۰۱۰ شروع شد، عربستان نقش بسیار فعالی را در دفاع از نیروهای محافظه‌کار در کشورهای عرب درگیر جنبش‌های اجتماعی بازی کرده است. در عین حال، عربستان در بسیاری از مواقع موفق شده که با همسویی با امریکا و نیروهای داخلی، مانع از این شود که جنبش‌های اجتماعی رادیکالیز شوند و به تحقق اهداف کلان خود فرای تنها تغییر رهبران سیاسی موفق شوند. عربستان سعودی در طول حیات یافتن جنبش‌های اجتماعی در جهان عرب، تاکنون شاهد کم‌ترین اثری از پاگرفتن حرکات اصلاح‌طلبانه در داخل در مقام مقایسه با کشورهای دیگر عرب بوده است.

عربستان نقش اصلی را در تحولات یمن و بحرین به نفع نیروهای محافظه‌کار طرفدار غرب بازی کرده است. در حوادث لیبی، این عربستان بود که نقش رهبری کشورهای عرب در فشار بر سازمان امنیت برای تصویب مجوز دخالت خارجی را برعهده داشت. در مصر، حضور پرتعداد سلفی‌ها در پارلمان این کشور که در جایگاه دوم هستند و واقعیات اقتصادی که ضرورتاً رئیس‌جمهور اخوان‌المسلمین را نیازمند کمک‌های مالی عربستان می‌کند، قدرت مانور فراوانی را در اختیار پادشاهی سعودی قرار می‌دهد تا به عنوان متحد کلیدی عرب امریکا، در معادلات سیاسی مصر به اثرگذاری بپردازد.

محققاً برجسته‌ترین نماد عربستان به عنوان یک کشور کنشگر نافذ و اثرگذار همانا دخالت‌های آشکار این کشور برای تغییر رژیم در سوریه است. عربستان منابع مالی وسیعی را در اختیار نیروهای داخلی و خارجی مخالف سیستم سیاسی سوریه

که در مرزهای این کشور با ترکیه اسکان گرفته‌اند و به جنگ مسلحانه اقدام کرده‌اند قرارداد است. این کشور به نمایندگی از طرف دیگر اعضای اتحادیه عرب، فشار وسیعی را متوجه سازمان ملل نموده است که به مانند لیبی، مجوز دخالت خارجی یا به عبارت ساده‌تر حمله نظامی غرب فراهم‌آید.

معامله یا به عبارت دیگر نفت در برابر امنیت که اصل بنیادی شکل دهنده روابط امریکا و عربستان بوده است، در دوران جنگ سرد عربی که عصر اقتدار پان عرب‌ها بود، این امکان را برای عربستان فراهم آورد که خطر موجودیتی را که با آن مواجه بود، از سر بگذراند. چتر امنیتی امریکا مانع از این شد که پادشاهی عربستان مستقیماً مورد تهاجم نظامی قرار بگیرد و این اجازه را به عربستان داد که در صحنه داخلی هرگونه تأثیرپذیری از پان عربیسم را با خشونت فراوان نابود سازد؛ بدون این که غرب به انتقاد از خدشه دار شدن حقوق بشر و یا فقدان دموکراسی پردازد.

استراتژی عربستان در این دوران کاملاً تدافعی و ثبات‌محور بود. دوران پس‌پان عربیسم و در عصری که شاهد جنبش‌های اجتماعی در جهان عرب هستیم، عربستان استراتژی به شدت تهاجمی و کنش‌گرایانه‌ای را پی گرفته است؛ چرا که هم حمایت امریکا را دارا است و هم این که دیگر خطر امنیتی به نام پان عربیسم در قامت افرادی مانند ناصر، اسد، قذافی و صدام وجود ندارد. عربستان منبع اصلی حیات‌دهنده افراط‌گرایی وهابی و مدافع اصلی محافظه‌کاری در منطقه است، در حالی که امریکا مداوماً صحبت از ضرورت اشاعه دموکراسی و دفاع از حقوق بشر در منطقه خاورمیانه عربی می‌کند. عربستان از نفت به عنوان کلید استراتژیک استفاده کرده است تا تضمین امنیتی از جانب امریکا به دست آورد. در نیمه دوم قرن بیستم، عربستان از این چتر امنیتی بهره‌برد تا بر خطر موجودیتی که با آن مواجه بود، فائق‌آید که به ضرورت، استراتژی تدافعی را طلب می‌کرد.

در آغازین دهه‌های قرن بیست و یکم، عربستان از این چتر امنیتی بهره می‌گیرد تا ارزش‌های وهابی و اصول محافظه‌کارانه را در منطقه تقویت کند. این اهداف نیازمند استراتژی تهاجمی است. دولت امریکا به دلیل پرواضح اهمیت استراتژیک نفت عربستان، به طور کامل از هر دو استراتژی حمایت کرده است؛ هرچند که

استراتژی تهاجمی در طلب اشاعه ارزش‌هایی است که در تعارض کامل با اصول بنیادی حقوق بشر و دموکراسی هستند. کلید این تعارض را محققاً باید در منابع وسیع انرژی فسیلی در گستره عربستان یافت.

ارتقاء جایگاه سلفی‌ها در مصر در دوران بعد از مبارک، نقش عمده جهادی‌ها در سقوط رژیم قذافی و حضور پررنگ نیروهای طرفدار ارزش‌های وهابی در ائتلاف مخالف یکی از قطب‌های عمده حیات‌دهنده پان‌عربیسیم یعنی سوریه، از نظر امریکا هزینه‌های قابل‌قبولی در برابر اهمیت عربستان برای ثبات عرصه و ثبات قیمت نفت هستند.

نتیجه‌گیری

عربستان سعودی در دهه‌های آخر قرن بیستم و آغاز قرن بیست‌ویکم، در قلمرو منطقه‌ای در مسیری گام برداشته که از نظر تاکتیکی بسیار متفاوت با دوران جنگ سرد در قلمرو نظام بین‌الملل و جنگ سرد عربی در سطح منطقه‌ای، باید قلمداد شود. این کشور سیاست‌های انفعالی و حفظ وضع موجود به هر هزینه‌ای را از چشم‌انداز استراتژیک خود دور ساخته و به سیاست‌هایی روی آورده که ماهیتاً کنشگر، فعالی و مبتنی بر شرایط است. در طول اوج یافتن جنبش‌های اجتماعی در جهان عرب که از دسامبر سال ۲۰۱۰، منطقه را در بر گرفت، این دگرگونی در سیاست خارجی منطقه‌ای عربستان را به طور واضح‌تر در برابر داریم. عربستان به طور فعال در تونس، مصر، یمن، بحرین و لیبی، به جبهه‌گیری پرداخت. عربستان دو هدف غایی را دنبال می‌کند؛ بسط نفوذ سیاسی در جهت تأثیرگذاری بر ماهیت و جهت‌گیری معادلات داخلی قدرت در درون کشورهای منطقه و روابط کشورهای منطقه و اشاعه ارزش‌های موردنظر ساختار قدرت سیاسی در عربستان، شاکله حیات‌بخش استراتژی عربستان منظور می‌شود. در راستای تحقق این اهداف به مانند گذشته که از سال ۱۹۳۲ آغاز شده، نزدیکی و تکیه به امریکا به عنوان یک قدرت جهانی غیرقابل اجتناب، از اعتبار فراوان برخوردار است.

عربستان سعودی که در رابطه با جنبش‌های اجتماعی جهان عرب، به روشنی تمام اهداف موردنظر را که در پیش از دو دهه گذشته محوریت در قلمرو سیاست

خارجی این کشور را داشته است، به صحنه آورد. در بعضی از جغرافیایها دولت عربستان حفظ معادلات سنتی قدرت را در داخل کشور درگیر بحران در راستای اهداف خود یافت و تمامی سرمایه‌های مالی و ارزشی خود را به کارگرفت تا فزون‌ترین تأثیر در روند حوادث داشته‌باشد. در دیگر کشورهای درگیر در بحران‌های اجتماعی کشور عربستان در راستایی حرکت کرد که نابودی ساختار حاکم را خواهان بود.

در جهت تحقق اهداف، عربستان هرزمان که ضرورت بود به ابزارهای بین‌المللی و یا فضای مساعد بین‌المللی متوسل شد تا اعتبار فزون‌تری به سیاست‌هایش اعطا کند. منابع عظیم فسیلی و روابط ویژه (معامله) با امریکا ستون‌های اصلی حیات‌دهنده سیاست‌های بسط نفوذ و اشاعه ارزش‌های مطلوب ساختار قدرت حاکم عربستان در منطقه هستند. عربستان خواهان این است که در شکل‌دادن به کیفیت روابط نیروها در کشورهای منطقه به عنوان یک بازیگر ایفای نقش کند. این کشور تمامی ظرفیت‌ها و منابع و ارتباطات جهانی را به کار گرفته تا در شکل و ماهیت روابط بین کشورهای منطقه به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای اثرگذار باشد. رهبران سعودی برای بقای رژیم مستقر و استحکام پایه‌های آن به شدت خواهان اشاعه ارزش‌های موردنظر خود هستند که این ارزش‌ها اساساً همان مولفه‌هایی هستند که سامان‌دهی به مناسبات اجتماعی در عربستان را انجام می‌دهند. سیاست‌های انفعالی اکثر قریب به اتفاق دهه‌های قرن گذشته برای بیش از دو دهه است که به کناری گذاشته شده‌اند که به تبع آن تجلی سیاست‌های کنشگرانه و فعال عربستان در منطقه را در برابر داریم.*

منابع

- Ajami, Faoud. 1999. *The Arab Predicament: Arab Political Thought and Practice Since 1967*, NY : Cambridge University Press
- Baer, Robert. 2003. *Sleeping With the Devil: How Washington Sold Our Soul for Saudi Crude*, NY : Three River Press
- Bronson, Richard. 2006. *Thicker Than Oil: America Uneasy Partnership with Saudi Arabia*, NY: Oxford University Press .
- Cook Steven A. 2007. *Ruling But Not Governing*, Baltimore, Maryland: John Hopkins University
- Cooper, Andrew Scott 2011. *The Oil Kings: How U.S. Iran and Saudi Arabia Changed the Balance of Power in the Middle East*, NY: Simon and Schuster .
- Dorran, Michael. 1999. *Pan Arabism before Nasser: Egyptian Power Politics and the Palestinian Question*, NY: Oxford University Press.
- Gardner, Lloyd C. 2008. *The Long Road to Baghdad: A History of U.S. Foreign Policy From 1970s to the Present*, NY: The New Press
- Goodstein, David. 2005. *Out of Gas: The End of the Age of Oil*, NY: W.W. Norton and Company.
- Halabi, Yakub. 2009. *U.S. Foreign Policy in the Middle East: From Crisis to Change*, Burlington VT: Ashgate.
- Hart, Parker, T. 1998. *Saudi Arabia and the U.S.: Birth of a Security Partnership*, Boomington, Indiana: Indiana University Press.
- Laroui, Adballah. 1967. *The Crisis of Arab Intellectuals*, Berkeley: University Of California Press.
- Lippmann, Thomas W. 2012. *Saudi Arabia on the Edge: The Uncertain Future of an American Ally*, Washington D.C: Potomac Books.
- Milton-Edward, Beverly. 2006. *Contemporary Politics in the Middle East*, London: Polity Press.

- Mitchell, Timothy. 2011. Carbon Democracy: Political Power in the Age of Oil, NY: Verso.
- Yetive, Steve A. 2004. Crude Awakening: Global Oil Security and American Foreign Policy, NY: Ithaca: Cornell University Press.
- Vitalis, Robert. 2009. Americas Kingdom: Myth making on the Saudi Oil Frontier, NY: Verso.